

صورت‌بندی اجتماعی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم حمدالله صادقی‌نیا^۱

چکیده

ساختار اجتماعی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی (قرن سیزدهم هجری) به تریبی بود که سبب‌ساز انقلاب مشروطه شد. از سویی مشروطه را می‌توان ماحصل ارتباط ایرانیان با اروپا دانست که با ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی ایران سازگاری چندانی نداشت. این مقاله با روش کتابخانه‌ای درصدد است تا با تحلیلی از وضعیت اجتماعی ایران در قرن نوزده و بیست میلادی، علل وقوع انقلاب مشروطه در ایران را بررسی کند و آن مشخصه‌های اجتماعی که منجر به انقلاب، ظهور رضا شاه و سقوط مشروطه شد را برجسته سازد.

کلید واژه

انقلاب مشروطه؛ اوضاع اجتماعی؛ رضاشاه؛ استبداد

مقدمه

فرایند انحطاط و بحران جامعه ایران که از زمان سقوط صفویه آغاز شده بود، در دوره قاجاریه وارد مرحله تازه‌ای شد و شکل خاصی به خود گرفت. در همان هنگام که اروپا عصر روشنگری و انقلاب صنعتی را می‌گذراند (اواسط قرن هیجدهم) و خود را آماده اوج‌گیری و سلطه بر جهان آن روز می‌کرد، ایران و جامعه ایران همچنان در روند رویدادها و مشکلات خاص خود درگیر و غوطه‌ور بود.

مسائل و مشکلات خاص جامعه ایران در آن روزگار به هیچ‌وجه معلول عوامل بیرونی نبود و هر چه بود به ساختارهای درونی اجتماعی خود از جمله در رابطه با دیدگاه‌های متقابل توده‌های مردمی و حاکمان برگزیده برمی‌گشت. ساختاری که از پیدایش اولین امپراتوری باستانی (هخامنشیان) و حتی با دیدگاهی اساطیری، هزاران سال قبل از پیدایش هخامنشیان به وجود آمده، در بستر تاریخ به زندگی خود ادامه داده بود. این ساختار در تاریخ پرفراز و نشیب ایران نقش خود را حداقل تا زمان آقامحمد خان قاجار در شکلی متعارف و قابل قیاس با سایر قدرت‌های هم‌زمان در طول تاریخ ایفا کرده بود و کشور ایران را در مقاطعی در جایگاهی بسیار شکوهمند نشانده بود که تمامی جهان متمدن به شاهنشاهی ایران با دیده احترام می‌نگریسته‌اند؛ برعکس در دوره‌هایی از تاریخ نیز این سرزمین را به سوی قهقرا و نابودی سوق داده بود؛ به نحوی که ابتدایی‌ترین جوامع عشایری بیگانه نیز می‌توانستند به راحتی پهنه آن را تصرف نموده و صحنه تاخت و تاز و تاراج و ویرانی و کشتار قرار دهند. نتیجه طبیعی عملکرد ساختار موردنظر - که همیشه یکی از اساسی‌ترین خصوصیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در طول تاریخ محسوب می‌شده - تمرکز قدرت در دست حکومت بوده که باعث می‌شده که قدرت همواره به صورت مطلق توسط عالی‌ترین مرجع به کار رفته و مردم - که برای این قدرت به نوعی قائل به جنبه‌های قداستی بودند - در مقابل آن چاره‌ای جز اطاعت مطلق نداشته باشند. این اصل را می‌توان در نظریه پادشاهی ایرانی در دوران باستان (داشتن فره ایزدی) و در نظریه خلافت در دوران اولیه ظهور اسلام (بنی‌امیه) و سپس در دوران سلطنت متکی به خلافت در حکومت‌های ترک‌نژاد و ایرانی در قرون پنجم به بعد و بعداً در دوران سلطنت‌های مستقل ایرانی (از دوره مغول به بعد) مشاهده کرد.

زمان دقیق پیدایی این حاکمیت مطلق - که بنا به ادعای صاحبان قدرت و پادشاهان، محملی الهی و آسمانی نیز داشته - مشخص نیست، اما قدر مسلم این است که این پدیده در روزگار هخامنشیان کاملاً شکل گرفته و جا افتاده بود. چنانچه «شاهان هخامنشی خود را مأمور و برگزیده از جانب

اهورامزدا دانسته و حکومت خود را وسیله‌ای برای خدمت به یزدان پاک می‌دانستند» (گیرشمن، ۱۳۴۴: ۲۰۳ - ۲۰۲). لذا تا آنجا که مربوط به ایران باستان می‌شود، پشتوانه قداست و الهی بودن حکومت را آیین زرتشت فراهم آورد و این وجهه از حکومت، به عصر بعد از اسلام هم راه یافت که نتیجه آن فرو رفتن خلفا و سلاطین و شاهان در هاله‌ای از قداست و مشروعیت بود؛ به نحوی که این بار شاه مقام «سایه خدا» و «ظل الله» را در زمین پیدا کرد و اطاعت امرش واجب شد. البته این امر کم و بیش و به نوعی تا اوایل قرن هفدهم در حکومت‌های اروپایی نیز متداول بوده، اما جامعه اروپا با پشت سر گذاشتن دوره رنسانس و عصر روشنگری آن را کاملاً کنار گذاشتند. هر چند در جامعه ایران نیز از اواخر قرن نوزدهم به دلیل تضارب اندیشه‌های متفکران ایرانی با اندیشه‌های متفکران اروپایی، از اعتبار و مهابت این نظریه به میزان بسیاری کاسته شد ولی به هر روی، زمامداران و پادشاهان کشور حتی تا پایان دوران حکومت پهلوی از تبلیغ و ترویج این نگرش فرازمینی و قداستی از مقام حکومت و پادشاه، دست برنداشتند و به انحاء مختلف بر آن مهر تأکید زدند: «شاه شبیه جانشین خداست و بر طبق مشیت خدا شاه شده و بنده‌ای را نشاید که سر از کمند اطاعت او بپچد» (حائری، ۱۳۶۷: ۳۲۵).

غرب تا آن روزگار (دهه‌های پایانی سده ۱۸ و آغازین سال‌های سده ۱۹) بر بسیاری از سرزمین‌ها چیره شده بود و از آن پس بقیه کشورهای جهان را نیز مورد تهدید قرار داده و توده‌های گسترده مردم روی زمین را سخت به ستیز می‌خواند. نیروهای استعمار پیوسته دست به درازدستی می‌گشودند و رویه دانش و کارشناسی تمدن غرب نیز هم‌زمان، کارایی و سودمندی خود را به ویژه در زمینه ارتش و جنگ و علوم نظامی به صحنه نمایش می‌نهاد. به یک سخن، در آن روزگار، دیگر نقطه‌ای از جهان وجود نداشت که از تیررس دو رویه تمدن بورژوازی غرب دور بماند و هیچ جامعه و ملتی در سراسر کره زمین نمی‌توانست با آن دو پدیده رویاروی نگردد و آن را از دیده دور دارد و در برابر آن بی‌اعتنا بزید (همان، ۱۶ - ۱۵).

«جامعه ایرانی بعد از سقوط سلسله صفویه (که آن‌هم محصول یک سلسله عوامل مادی و معنوی بود) دچار چنان تحولات سریع و دگرگونی‌های سیاسی گردید که دیگر فرصت به خود آمدن و تثبیت نهادهای خود را نیافت. با مسلط شدن نظام‌های ایلی، هر یک از ایلات که به قدرت می‌رسیدند، مدت‌ها طول می‌کشید تا از نظامات و رسومات کهن ایلی خود فاصله گرفته و با نهادهای حکومتی و دیوانی خو بگیرند و تا شروع به تثبیت و تنظیم دیوان‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی می‌کردند، ایلی دیگر شروع به سرکشی و مبارزه برای به دست گرفتن

قدرت می‌کرد. با درگیری‌های ممتد ایلات و قبایل مختلف در طی دوره فترتی که بین دو سلسله به وجود می‌آمد، ناامنی تا آخرین حد خود گسترش می‌یافت. کشاورزی نابود و روستاییان آواره و دربه‌در می‌شدند. صنایع محدودی که وجود داشت به حالت تعطیل درمی‌آمد. دزدان و راهزنان بر راه‌ها و روستاها مسلط شده و تجارت و بازرگانی به خاطر نبود امنیت رو به نابودی می‌رفت» (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۶۱).

البته برای کشوری مانند ایران که در طی تاریخی متجاوز از سه هزار سال، انواع و اقسام مصائب و بلاها از قبیل هجوم اقوام بیگانه و خرابی‌ها و کشتارهای وسیع را پشت سر گذاشته و با سرسختی و مقاومت، فرهنگ‌های مهاجم گوناگون را در خود جذب نموده و توانسته بود پیکره ملی خود را به صورت واحدی پایا حفظ کند، این شرایط در عین سختی و دشواری، نابودکننده هویت ملی و تمامیت ارضی کشور نبود. با چنین زمینه و شرایطی بود که در اواخر قرن هیجدهم حکومت قاجار به قدرت رسید.

زمینه‌های اجتماعی در دوره قاجار

سلسله قاجار را آقامحمدخان قاجار رسماً در سال ۱۷۹۶م بنیاد نهاد. وی که عملاً از سال‌ها قبل از آن فرمانروای کشور ایران محسوب می‌شد، حتی با معیارهای قرن هیجدهم ایران هم، یکی از سفاک‌ترین و خون‌ریزترین پادشاهان ایران بود که در تلاش برای دستیابی به قدرت، بسیاری از شهرها را منهدم کرد و مردم زیادی را به قتل رساند.

آقامحمدخان با این حال فرمانروایی فوق‌العاده و آخرین فاتح بزرگ آسیای میانه بود. مردی از جنس چنگیز، تیمور و نادرشاه که قدرت خود را از نیروی انسانی عشیره‌ای گرفته بودند. او را ضمناً باید معمار اولیه کشور ایران امروز برشمرد. همین واقعیت که دودمانی که وی بنیان نهاد، توانست تا قرن بیستم دوام بیاورد و کشور دچار تجزیه نشد، بیانگر اهمیت جایگاه اوست. متأسفانه جانشینان وی نتوانستند با قدرت و صلابت او حکومت کنند و کشور را به سوی انحطاط و ویرانی سوق دادند.

درباره نقش منفی سلاطین قاجار و دوران حکومت این خاندان در تاریخ معاصر ایران مطالب زیادی گفته شده و در مورد وابستگی پادشاهان و اعضای هیئت حاکمه آن به قدرت‌های استعماری و اجرای سیاست‌های مخرب و خانمان‌سوز آن‌ها، کتاب‌ها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است. اینکه تاریخ دوران حکومت خاندان قاجار در کشور ایران مملو است از

شرح وابستگی آن‌ها به قدرت‌های استعماری و واگذاری انواع و اقسام امتیازات، از دست دادن بخش‌های وسیعی از خاک ایران، استبداد و خودکامگی، ریخت و پاش‌های آن‌چنانی و غیره، جای هیچ بحث و تردیدی ندارد اما این را نیز باید مدنظر داشت که آن‌ها مولود و معلول شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن روز ایران بوده‌اند. اگر پادشاهان و اعضای هیئت حاکمه قاجار در خدمت استعمار قرار گرفتند و نتوانستند و یا نخواستند که چاره‌ای اساسی برای جبران عقب‌ماندگی کشور بیندیشند و یا طرحی نو در این زمینه دراندازند، معلول ساختار اجتماعی جامعه ما بود که اجازه می‌داد چنین عناصری بتوانند بر رأس هرم الیگارش‌ی سیاسی قرار بگیرند. ساختاری که تأثیرش را در تمامی طول تاریخ ایران بر روابط متقابل پادشاهان و مردم کشور به جای گذاشته بود. کما اینکه شکل و نوع حکومت پادشاهان قاجار هم نسبت به پادشاهان قبلی هیچ‌گونه تغییری نکرده و کما فی‌السابق مولود شرایط خاص ایران بود؛ یعنی همچنان تمرکز مطلق قدرت در دست حکومت بود؛ حاکمیت قانون ضعیف بود و در نتیجه امنیت فردی و اجتماعی چندان نبود؛ نهاد مالکیت به عنوان یک اصل کلی از طرف هیئت حاکمه و صاحبان قدرت به رسمیت شناخته نمی‌شد؛ افراد از حقوق اجتماعی بالأخص در مقابل حکومت برخوردار نبودند.

علاوه بر این‌ها، بداقبالی بزرگ پادشاهان قاجار آن بود که در دوره‌ای زمام امور کشور ایران را در دست گرفته بودند که جامعه اروپا مرحله رنسانس، روشنگری و عصر انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته بود ولی در همان عصر (عصر بعد از شاه عباس اول صفوی - ۱۶۲۹ م.) جامعه ما هنوز در یک خواب دویست ساله انجماد و رکود کامل علمی و حتی فرهنگی به سر می‌برد که ناشی از جنگ‌های متعدد و جابجایی‌های پی‌درپی حکومت‌ها و زمامداران و هرج‌ومرج‌های حاصله بود. در هر حال دوره قاجار را می‌توان علیرغم تمامی این نارسایی‌ها و ناتوانی‌ها به نوعی به دوره دگردیسی اجتماعی مردم ایران نیز دانست. شوک آن هنگام به ایرانیان وارد شد که جنگ با روسیه را باختند و قسمت‌های وسیع و پرجمعیتی از ایالات خویش را از دست دادند. با وارد آمدن این ضربه، ایرانی‌ها به خود آمدند و متوجه صنایع و فناوری برتر و پیشرفته رقیب و ضعف و ناتوانی خود شدند. بنابراین در پی آگاهی و کسب تمدن جدید غربی برآمدند و چون اولین چشم‌زخم تمدن غربی از همین روس‌ها بود که بر ایرانیان وارد شد، پس جا داشت که از کارهای پترکبیر - که توانسته بود جامعه‌ای کشاورزی را از پستی به سروری برساند - عبرت بیاموزند و از این‌رو تاریخ پترکبیر اولین کتابی بود که به فارسی ترجمه شد» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۱). به دنبال سقوط سلسله صفویه در سال ۱۷۲۲ م. دوره تلخی از ناآرامی، ناامنی، جنگ‌های داخلی و

جابه‌جایی سلسله‌ها در کشور ایران پدید آمد و همین جنگ‌ها باعث شد کشور ایران، در زمان حکومت دودمان قاجار به حاشیه آن جهان رانده شود و موقعیتی وابسته و حاشیه‌ای پیدا کند. بعد از سقوط صفویه، جنبش‌های پرتوانی در کشور پدید آمد و مردان بزرگی از قبیل نادرشاه افشار، کریم‌خان زند، آقامحمدخان قاجار، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و غیره پیدا شدند و کوشیدند ایران را از حالت وابستگی و موقعیت ضعف و انحطاط خارج سازند اما اقدامات هر یک از آن‌ها به دلایلی به شکست و ناکامی انجامید. این نکته پرواضح است که در زمان برخورد ایران دوره فتحعلی‌شاه قاجار با نیروهای نظامی روسیه، ایران یک حکومت واپس‌مانده با جامعه‌ای سنتی و نظامات و نهادهایی بسیار عقب‌افتاده و ابتدایی داشت. در حالی که اروپاییان تحولات رنسانس و انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته و شروع به استعمار مناطق آفریقایی و آسیایی کرده بودند، حکومت و جامعه ایرانی سر در گریبان خویش داشتند و با معضلات و مشکلات خاص خود دست و پنجه نرم می‌کردند و کمترین اطلاعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و پیشرفت‌های صنعتی اروپا نداشتند. دکتر عبدالهادی حائری در این خصوص معتقد است:

«تاریخ در حالی واپسین سال‌های عصر روشنگری اروپا را می‌آزمود و به سال‌های آغازین سده ۱۹ گام می‌گذاشت که بورژوازی نوپای اروپا با انقلاب‌های اجتماعی، فکری، علمی، صنعتی و سیاسی خود برتری‌اش را به نمایش می‌گذارد. در این هنگام بود که سراسر جهان با تمدن بورژوازی غرب - که دارای دو رویه نیرومند و پر تکاپو بود و از رشد همه‌سویه نیروهای طبقه سوم (Third Estate) ریشه می‌گرفت - به شیوه‌ای گریزناپذیر رویاروی گردید. این دو رویه عبارت بود از:

- رویه دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب؛

- رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب» (حائری، ۱۳۶۷: ۲۵).

نوآوری‌های غرب در زمینه دانش‌های گوناگون مانند پزشکی، نجوم، دریانوردی، فیزیک، شیمی، دانش‌های نظامی و نواندیشی در زمینه دانش تاریخ، حقوق طبیعی، شیوه‌های حکومتی و دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی، رویه‌ای گسترده و نیرومند از تمدن بورژوازی غرب را تشکیل می‌داد که مردم دیگر نقاط جهان از دستیابی بدان باز مانده بودند و در آن هنگام، خود را سخت نیازمند بدان می‌دیدند. از سوی دیگر این تمدن گسترده، ژرف و بسیار خلاق، رویه‌ای دیگر به نام استعمار را همواره با خود یدک می‌کشید. بنابراین به طور خلاصه، مناسبات استبدادی، فکری و اقتصادی نظام سیاسی قرون وسطایی، خودسری‌ها و ستمگری‌های شاه و درباریان و محافل حاکمه و نیز

اسارت‌زدگی کشور توسط نیروهای خارجی که مجموعاً موجب وخامت وضع زندگی مردم شده بود، نارضایتی و خشم توده‌های وسیع مردم، تهیدستان شهری و پیشه‌وران ورشکسته را برمی‌انگیخت و در میان روشنفکران، بازرگانان و بخشی از روحانیون نیز این نارضایتی شدت می‌یافت و هر لحظه این عدم رضایت وسیع مردمی با شرایط تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره حادث می‌شد.

نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران در اوایل قرن بیستم

ناصرالدین شاه، در تدارک جشن‌های پنجاهمین سال سلطنتش در مرقد حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضای کرمانی - که از پیروان سید جمال‌الدین اسدآبادی بود - هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. گلوله میرزا رضا نه تنها عصر ناصرالدین شاه را به پایان آورد، بلکه آغازی برای پایان سلسله قاجار بود.

ایران در اوایل قرن بیستم، هنوز کشوری فلاحی و بسیار عقب‌مانده بود. همانطور که سید محمدعلی جمال‌زاده نیز در کتاب خود به نام *گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران* متذکر می‌شود، از جمعیت ۹ الی ۱۰ میلیونی ایران، بیش از نصف آن را ساکنان روستاها یعنی دهقانان تشکیل می‌دادند، در حدود یک‌چهارم آن ایلات چادرنشین بودند که به طور عمده به دام‌پروری اشتغال داشتند (کردها، لرها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها و غیره) و در حدود یک‌چهارم آن نیز مردم شهرنشین و از آن جمله، ساکنان شهرهای کوچک بودند که قسم اعظم آنان نیز به کارهای کشاورزی اشتغال داشتند. به این ترتیب، با یک تقریب نزدیک به واقعیت، حدود سه‌چهارم جمعیت ایران به کار کشاورزی و دام‌پروری مشغول بودند.

اهالی ایران را اقوام متعددی تشکیل می‌دادند که به زبان‌های مختلف ایرانی و غیر ایرانی صحبت می‌کردند. فارس‌ها از نظر تعداد، بیشتر از سایر اقوام بوده و در حدود نصف جمعیت و آذربایجانی‌ها - که در نواحی شمال غربی ایران ساکن بودند - در حدود یک‌پنجم جمعیت ایران آن زمان را تشکیل می‌دادند. در میان فارس‌ها و آذربایجانی‌ها به علت پیدایش مناسبات بورژوازی از جمله اندیشه‌های تجددخواهانه و اصلاح‌طلبی، پروسه وحدت ملی آغاز گردیده و آگاهی ملی به وجود آمده بود، اما در میان سایر اقوام ایرانی، پروسه وحدت ملی آن‌طور که باید و شاید دیده نمی‌شد. در کشاورزی مناسبات تولیدی فئودالی حکم‌فرما بود و در میان ایلات و عشایر چادرنشین، مناسبات فئودالی - پدرسالاری حفظ شده بود. در نواحی جنوب شرقی یعنی در کرمان و بلوچستان و برخی از نواحی جنوبی، هنوز بقایای برده‌داری وجود داشت. مالکیت فئودالی شاه، فئودال‌های

وابسته به دربار و روحانیون و مالکیت خصوصی بزرگ بر زمین و وسایل آبیاری (نهرها و قنوات) اساس مناسبات فئودالی بود.

دهقانان از کلیه حقوق سیاسی محروم بودند. در روستاها و شهرها مالکان و حکام محلی به طور آزادانه و خودمختار بر همه چیز حکومت می‌کردند و بنا به نظر و تشخیص خود، محکمه تشکیل می‌دادند و به ضرر مردم رأی می‌دادند و به میل خود عوارض و مالیات‌های جدید وضع می‌کردند و حتی در برخی از مناطقی مانند کرمان، بلوچستان و فارس، دهقانان را مانند برده خرید و فروش می‌کردند. مثلاً در سال ۱۹۰۵ م، مردم قوچان، یکی از نواحی خراسان بر اثر خشک‌سالی نتوانستند مالیات آن سال را - که عبارت از هر فرد از سکنه ۱۲ من تبریزی گندم بود - بپردازند. حاکم قوچان به جای این مالیات، ۳۰۰ دختر قوچانی را به جای گندم از مردم گرفت و به خان‌های ترکمن فروخت (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۹۸).

اوضاع نابسامان اقتصادی و استبداد حاکم باعث فقر عمومی و ورشکستگی مردم خصوصاً دهقانان شده بود. ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب خود وضع دهقانان را چنین توصیف می‌کند «که اکثراً گرسنه، مریض و لاغر بودند و فقط پوستی بر استخوان آن‌ها باقی مانده بود و اکثراً قبل از دوران پیری، فرسوده و شکسته می‌شوند و می‌مردند». کنسول روسیه در کرمان در تاریخ ۳۰ آوریل سال ۱۹۰۹ م گزارش داد که حتی در بم و نرماشیر - که نواحی منطقه کرمان به حساب می‌آیند - در میان مردم، مرگ و میرهای ناشی از گرسنگی به چشم می‌خورد و فقر و فلاکت در دهات، دهقانان را مجبور به چریدن در علفزار و تغذیه از ریشه گیاهان وحشی کرده است (ایوانف، ۱۳۵۶: ۱۱).

سیستم اقتصادی حاکم بر روستاهای ایران، همان سیستم اقتصاد طبیعی بود و عده زیادی از روستاییان و چادرنشینان همراه با کشاورزی و دام‌پروری، به صنایع بافندگی، قالی‌بافی، ابریشم‌ریسی و امثال آن می‌پرداختند و در شهرها نیز صنایع دستی در حد کارگاه‌های کوچک به تدریج رشد و توسعه می‌یافت. کارگاه‌های صنایع دستی معمولاً در بازار - که مرکز مهم زندگی اقتصادی و سیاسی شهرها بود - متمرکز می‌شد و محصولاتی مانند بافته‌های مختلف کتانی، ابریشمی، پشمی، ماهوت، پارچه، قالی، کفش، اسلحه، جواهر، آثار خاتم‌کاری، حکاکی و غیره تولید می‌کرد. تجارت این فرآورده‌ها در سراسر شهرهای ایران در حال توسعه و گسترش بود و بعضی از آن‌ها به خصوص قالی به روسیه و سایر کشورهای هم‌جوار ایران نیز صادر می‌شد. هر چند نفوذ و گسترش سرمایه‌های خارجی، تنگی بازارهای داخلی، عدم تأمین مالکیت شخصی، توسعه زور و استبداد حکومت سلطنتی در مجموع مانع پیشرفت صنایع ملی بود.

افزایش ورود کالاهای خارجی به ایران باعث شده بود بسیاری از کارگاه‌های کوچک صنایع دستی تعطیل شوند و حتی کارهای پیشه‌وری و مخصوصاً صنعت بافندگی دچار صدمه زیادی شد. پیشه‌ورانی که کارهای خود را از دست داده بودند، کارگران بیکار کارگاه‌های کوچک بسته شده با دهقانان بی چیز و عمدتاً بیکار به هم آمیختند و ارتش عظیم بیکاران را به وجود آوردند که حتی کوچک‌ترین وسیله‌ای برای ادامه حیات خود نداشتند. ده‌ها هزار نفر از این بیکاران برای رهایی و نجات از مرگ و گرسنگی همه ساله به روسیه، نواحی قفقاز و ماورای دریای خزر مهاجرت می‌کردند. در اواخر دهه اول قرن بیستم، تعداد کسانی که از ایران خارج می‌شدند و به کشور روسیه می‌رفتند، سالیانه در حدود ۲۰۰ هزار نفر بود (همان، ۱۴).

رژیم سیاسی ایران، تحت تسلط حکومت استبدادی خاندان قاجار قرار داشت که در رأس آن شاه خود را حکمران کل کشور و صاحب اختیارات بی حد و حصر می‌دانست. سیستم واگذاری امور به خارجی‌ان و جلب و گسترش سرمایه‌های خارجی در ایران، در دستگاه حکومتی ایران به‌طور وسیعی گسترش یافت. ادارات گمرک، پست و تلگراف، تلفنخانه و ضرابخانه به خارجی‌ان واگذار شد. در سال ۱۸۹۸ م. گمرک و سپس پست به یک هیئت بلژیکی تحویل داده شد که سرپرستی آن با شخص بنام نائوس (نوز) بود که بعدها مقام ریاست خزانه‌داری کل و اداره گذرنامه را اشغال نمود و عضو شورای عالی دولت نیز شد. در ایران اخاذی و رشوه‌خواری کاری بسیار معمولی جلوه می‌کرد. از شاه گرفته تا صدراعظم و سایر وزرا همه در این کار سهیم بودند و به اخاذی می‌پرداختند. همه امور از انتصاب وزرا و حکام و کارمندان گرفته تا بخشیدن تیول و القاب و اعطای امتیازات با رشوه و پیش‌کشی همراه بود.

ایالات و ولایات تقریباً دارای حکومت‌های مستقل بودند و بنا به تشخیص والی و حاکم منطقه، مالیات و عوارض جمع و حتی در بعضی مواقع آزادانه قانون و تعرفه‌های مالیاتی و حقوق گمرکی جدیدی وضع می‌کردند. بعضی از حکام و سرکردگان ایلات قشقایی، بختیاری، کرد، عرب و غیره بیش از دیگر خوانین دارای استقلال و خودمختاری در مقابل حکومت تهران بودند.

نیروهای مسلح شاه عبارت بودند از تعدادی پیاده نظام، آتشبار و دسته‌های غیرمنظم سواره‌نظام که از سربازان ایلات و عشایر تشکیل می‌شد. در سال ۱۹۰۳ م، یکی از اعضای هیئت‌مدیره بانک استقراضی روس در مورد وضع ارتش شاه از تهران چنین گزارش داد:

«بودجه نظامی هر سال در حدود دو میلیون تومان است. قسمتی از این پول به جیب وزیر جنگ ریخته می‌شود و قسمت دیگر آن به نفع مستوفی‌های نظامی و سایر اشخاص به مصرف

می‌رسد و فقط قسمت بسیار کمی از این بودجه برای نگاهداری سربازان اختصاص داده می‌شود و این‌ها سربازانی هستند نیمه‌گرسنه که مجبورند برای سیر کردن شکم خود به عملگی بپردازند و با زور بازوی خود لقمه نانی به چنگ آورند. در نتیجه، خصوصیات سربازی و انضباط نظامی از میان رفته و به هیچ وجه وجود ندارد» (همان، ۱۵).

تنها قسمت منظم و منضبط قشون، دسته‌های بریگاد قزاق ایران بود که زیر نظر افسران قزاق روس تربیت می‌شدند و به وسیله آن‌ها سازمان یافته بودند. امور مالی کشور در وضع بد و دشواری قرار داشت و دچار بحران شدیدی شده بود، به طوری که کسروی می‌نویسد:

«در اوایل قرن بیستم بودجه دولتی دارای ۳ میلیون تومان کسری در مقابل ۷ الی ۸ میلیون تومان درآمد بود. بزرگ‌ترین منابع درآمد دولت عبارت بود از دریافت مالیات از زمین‌ها، دام‌ها، بازرگانی، کسب و کار اصناف و وصول عوارض گمرکی. جمع‌آوری مالیات‌ها به وسیله مأموران محلی و همراه با زور و قلدری صورت می‌گرفت. حکام مراکز ایالتی و ولایتی، قسمت اعظم این مالیات‌ها را به خود اختصاص می‌دادند. پول‌های دولتی اغلب تا رسیدن به خزانه دولت حیف و میل می‌شد و به طور عمده به مصرف دربار، حکام، قشون شاه و پرداخت مستمری به اشخاص مورد نظر شاه - که کوچک‌ترین کاری انجام نمی‌دادند - می‌رسید. این مستمری‌ها سالانه در حدود ۴ میلیون تومان و یا به عبارت دیگر معادل نیمی از درآمد دولتی بود. کسر بودجه دولت به وسیله قرضه‌های خارجی تأمین می‌شد که هر روز بر مقدار آن افزوده می‌گشت و در نتیجه اسارت کشور به وسیله سرمایه‌های خارجی روز به روز افزایش می‌یافت» (کسروی تهریزی، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۰۵).

روحانیت شیعه نقش مهم و عمده‌ای را در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور ایران ایفا می‌نمود. تعدادی از مراجع با تصاحب املاک موقوفه در واقع قشر خاصی از زمین‌داران فئودال را تشکیل می‌دادند. مجتهدین و علما نقش مراجع عالی قانون‌گذاری را ایفا می‌کردند.

امور قضایی (مانند امور وراثت، ازدواج و طلاق، تجارت و سایر کارها) بر پایه اصول شرعی و مذهبی بنا نهاده شده و در دست روحانیون، متمرکز بود. البته تعدادی از روحانیون در حقیقت با سوء استفاده از قوانین شرعی، آن‌ها را به نفع اهداف خاصی تفسیر می‌کردند و به اجرا می‌گذاشتند. برخی از روحانیون نیز برای استحکام نفوذ و موقعیت خود از رسم بست‌نشینی استفاده می‌کردند. این رسم گاهی به بعضی از افراد حق می‌داد تا به خاطر فرار از تعقیب مأمورین، در مساجد و اماکن مقدس مذهبی و حتی خانه‌های مجتهدین بست بنشینند. همچنین نظارت بر مدارس و مراکز

آموزشی و علمی و کنترل آن‌ها نیز در دست روحانیون متمرکز شده بود و به این ترتیب مراجع روحانی از نفوذ و اقتدار بسیاری برخوردار بودند و در اداره مملکت به انواع مختلف دخالت می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم، بعضی از اصلاحات حقوقی و مدنی به وسیله ناصرالدین شاه صورت گرفت؛ از جمله دربار شکل اروپایی پیدا کرد و از نفوذ محاکم دینی روحانیون کاسته شد که خود این عوامل باعث ایجاد اختلافاتی بین درباریان و علما گردید. البته وضع اقشار رده پایین روحانیون با اقشار بالایی و ممتاز آن‌ها تفاوت زیادی داشت. اقشار پایین‌تر روحانیون از درآمد موقوفه استفاده نمی‌کردند و درآمد آن‌ها از امور قضایی و سایر امور آن‌قدرها قابل توجه نبود. بنابراین بسیاری از روحانیون وابسته به قشر پایین یا روحانیون روشن‌بین و آگاه مجبور بودند به کارهای دیگری از قبیل پیشه‌وری، کشاورزی و تجارت بپردازند و به همین دلیل از نظر وضع اقتصادی و اجتماعی خود را به اقشار مردم معمولی نزدیک‌تر حس می‌کردند.

این مدت حدود نیم قرن (۱۹۴۱-۱۸۹۶ م.) یکی از مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین و در عین حال پرفراز و نشیب‌ترین مقاطع تاریخی کشور ایران بوده است. اگر بخواهیم تحولات فکری و اجتماعی ایرانیان را از حیث زمان تاریخی این برهه به ادواری چند قسمت کنیم، باید حوادث و وقایعی که در تاریخ سیاسی کشور ایران در این مدت کوتاه روی داده را مبدأ تقسیم قرار دهیم، سه واقعه مهم، این نیم قرن را به سه دوره بارز و نمایان تقسیم می‌کند؛ سه دوره‌ای که هر یک در دل خود حامل وقایع و اتفاقات بسیار سرنوشت‌ساز داخلی و بین‌المللی بوده‌اند. این سه دوره عبارتند از:

- دوره اول از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ ش./ ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶ م. یک دوره ده ساله از قتل ناصرالدین شاه تا اعلام مشروطیت.

- دوره دوم از ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ ش./ ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۱ م. یک دوره پانزده ساله از اعلام مشروطیت تا واقعه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش./ ۱۹۲۰ م. رضاشاه پهلوی.

- دوره سوم از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ش./ ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ م. یک دوره بیست ساله از پیدایش حکومت رضاشاه پهلوی تا سقوط سلطنت او.

در هر یک از این ادوار به اقتضای اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی، اتفاقات خاصی به ظهور رسیده است که از آثار ادوار دیگر کاملاً ممتاز و دگرگونه است.

۱. دوره اول (۱۸۹۶-۱۹۰۶ م./ ۱۲۷۵-۱۲۸۵ ش)

دوره اول که مصادف با سلطنت مظفرالدین شاه است، مقارن با زمانی است که تازه افکار جدید

سیاسی و احساسات وطنی و ملی در کشور نشو و نما کرده است. در این زمان است که جراید و روزنامه‌های جدیدالتأسیس متداول گردید و مدارس و دبستان‌های سبک جدید در گوشه و کنار افتتاح شد و رفت و آمد به استانبول و پترزبورگ و کشورهای اروپایی معمول گردید. جنگ روسیه و ژاپن و فتح ژاپنی‌ها، غرور ملی شرقیان را تحریک کرد.

در این دوران به تدریج مردم ایران از رژیم استبدادی و حکومت فردی به ستوه آمدند و با مقایسه اوضاع میهن خود با کشورهایایی که با حکومت ملی و با اصول قانونی اداره می‌شدند، درصدد تغییر اوضاع برآمدند. از طرف دیگر، انتشار جراید فارسی هفتگی و ماهانه در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد و دیگر شهرها و طبع و توزیع تعدادی روزنامه در خارج از ایران مانند استانبول، مصر و هندوستان به نام‌های تربیت، اطلاع، ایران، فرهنگ، ادب، جبل‌المتین، پرورش، ثریا و غیره وسیله خوبی برای انتشار نوشته‌ها و مقالات در تجلیل حس وطن‌دوستی و توجه به منافع ملت بود. شاه جدید، مظفردالدین شاه با پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی نامطلوب، انقراض رژیم را ناخواسته جلو انداخت؛ برای تجار بومی، تعرفه تجاری زیاده‌تری وضع کرد؛ مناطق مالیاتی را از مسئولان سابق پس گرفت و سخن از افزایش مالیات اراضی، کاهش مستمری‌های دربار به خصوص برای روحانیون و اعمال نظارت بر املاک موقوفه را مطرح کرد. مهم‌تر از این‌ها، دروازه‌های کشور را به روی سوداگران بیگانه گشود و دوباره درصدد استقرای از خارج برآمد. وی انحصار استخراج نفت در سراسر ایالات مرکزی و شمالی کشور را به یک انگلیسی به نام دارسی واگذار کرد؛ اخذ عوارض جدید راه‌ها را به بانک شاهی (امپریال بانک) بریتانیا واگذاشت؛ مبلغ ۲۰۰۰۰۰ پوند از شرکتی فرانسوی به منظور خرید اسلحه و سه میلیون پوند دیگر از دولت روسیه برای بازپرداخت قروض سابق و باز سیصد هزار پوند دیگر از دولت انگلیس برای تأمین هزینه‌های در لندن، وام گرفت. در عین حال، با شرکت‌های اروپایی قراردادی جهت احداث یک کارخانه جدید آجرپزی، یک واحد نساجی، یک شبکه تلفن برای تهران و نصب چراغ برق در خیابان‌های اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد منعقد کرد و برای تضمین این وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها، مسیو نوز بلژیکی را به مدیریت کل گمرکات گماشت. مظفردالدین شاه علاوه بر انتخاب این خط‌مشی‌های نامطلوب، شدت عمل مأموران نظمی را نیز تخفیف داد؛ تا آنجا که تعدادی از محافظه‌کاران افراطی گمان شیخی‌گری بر او بردند. وی ورود روزنامه‌های آزادی‌خواهی چون جبل‌المتین از کلکته و پرورش از قاهره را آزاد کرد؛ همچنین ممنوعیت سفر را لغو کرد؛ ملکم خان را به سفارت رم گماشت و مهم‌تر از همه، تشکیل مجامع تجاری، فرهنگی و آموزشی را تشویق کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۹-۶۸).

در اصفهان، گروهی از تجار با تشکیل (شرکت اسلامی) نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند. هدف آنان «حفاظت از استقلال کشور با تقویت صنایع جدید مانند نساجی و حمایت از صنایع دستی سنتی به خصوص مینیاتورسازی» بود (ملک‌زاده، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۷۵).

در تبریز محفلی از روشنفکران جوان که به دلیل دانستن زبان ترکی، می‌توانستند جریان‌های فرهنگی قفقاز و امپراتوری عثمانی را تعقیب کنند. روزنامه فارسی زبان با نفوذی با عنوان «گنجینه فنون» را انتشار دادند (مجتهدی، ۱۳۲۲: ۱۸). دو مرد در کانون این محفل بودند که نقش‌های مهمی در انقلاب آینده ایفا کردند: میرزا محمدعلی خان تربیت صاحب کتاب‌فروشی متعددی که میعادگاه اعضای گروه بود و سید حسن تقی‌زاده که از محیط روحانیت محافظه‌کار خود قطع رابطه کرده بود تا شوق سوزانش به شیخی‌گری را دنبال کند و سپس با کشف غرب به زبان‌های اروپایی و علوم جدید فیزیک، طب و شیمی روی آورده بود (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۲۶۶-۲۴۳).

گروه مشابهی از روشنفکران در تهران، «انجمن معارف» را برپا کردند و کتاب‌هایشان را روی هم گذاشتند تا نخستین کتابخانه ملی کشور را به وجود آورند. انجمن معارف با پشتیبانی دربار در برابر روحانیت محافظه‌کار افراطی توانست در دوره کوتاهی از بدو تشکیل تا زمان انقلاب مشروطه، پنجاه و پنج مدرسه متوسطه خصوصی در تهران تأسیس کند. شخصیت پیشگام هر دو نهاد کتابخانه و انجمن معارف، بعد از امین‌الدوله، واعظ مشهور حاج میرزا نصرالله ملک‌المکملین بود. مظفرالدین شاه امیدوار بود رویه آزادمنشی وی مخالفان سیاسی را راضی کند اما این آزادی‌ها هم‌زمان با نفوذ شدید غرب، صرفاً مخالفان را به تشکیل سازمان‌های نیمه مخفی ترغیب کرد. از این سازمان‌ها پنج نمونه زیر در انقلابی که در راه بود، نقش‌های مهمی ایفا کردند: مرکز غیبی، حزب اجتماع‌یون عامیون، جامع آدمیت، کمیته انقلابی و انجمن مخفی. «مرکز غیبی» را دوازده تن جوان رادیکال، وابسته به روزنامه گنجینه فنون در تبریز تشکیل دادند. رئیس گروه، شیخی تاجر به نام علی کربلایی بود که به علت علاقه‌اش به ادبیات فرانسه و فلسفه سیاسی فرانسوی به «موسیو» شهرت داشت. یارانش عبارت بودند از برادر کوچک‌تر تربیت، سه تاجر که به دلیل کارشان مرتب به باکو سفر می‌کردند، دو دباغ، یک کارمند و یک زبان‌دان جوان که زبان‌های روسی، آلمانی، انگلیسی و نیز فرانسه را در مدرسه میسیونرهای فرانسوی محل، تحصیل کرده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۰).

«حزب اجتماع‌یون عامیون ایران» (سوسیال دموکراتیک) را جمعی از مهاجران که مدتی در حزب سوسیال دموکراتیک روسیه فعال بودند، در اواخر سال ۱۲۸۳ ش/ ۱۹۰۴ م. در شهر باکو تشکیل

دادند. حزب با تأسیس باشگاهی به نام «همت»، فعالیت‌هایش را در میان حدود یک صد هزار نفر کارگر مهاجر ایرانی (اغلب از آذربایجان ایران) شاغل در تأسیسات نفتی باکو متمرکز کرد. رئیس حزب، نریمان نریمانف، معلمی آذربایجانی بود که بعدها رئیس جمهور آذربایجان شوروی شد. تقریباً همه دیگر بنیان‌گذاران حزب، روشنفکران آذربایجان ایران بودند. برنامه آنان - که اصولاً اقتباس خواسته‌های اقتصادی سوسیال دموکرات‌های روسیه بود - مطالبه حق تشکیلات و اعتصاب برای کارگران، روزی هشت ساعت کار، مستمری ایام پیری، مالیات بر درآمد عادلانه، تقسیم زمین بین کسانی که روی آن کار می‌کنند، مسکن برای همه افراد، آموزش رایگان، کاهش مالیات مصرف‌کنندگان، آزادی بیان و اجتماعات و مدارا با کلیه مذاهب مورد قبول شریعت بود. مرکز غیبی که به زودی روابط نزدیکی با اجتماعيون عاميون برقرار کرد، برنامه حزب را در داخل ایران اشاعه داد. در عین آنکه این دو سازمان، متأثر از سوسیالیسم انقلابی مارکسیست‌های روسی بودند، «جامع آدمیت» در تهران از سن سیمون و آگوست کنت الهام می‌گرفت. بنیان‌گذار جامعه، میرزا عباسقلی خان قزوینی که بعدها شهرت آدمیت را نیز بر نامش افزود، دوست نزدیک ملک‌خان و از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دادگستری بود. پسرش فریدون آدمیت، مورخ مشهور نهضت مشروطه می‌نویسد که جامعه سه هدف اصلی داشت: انجام مهندسی اجتماعی برای نیل به توسعه ملی، حصول آزادی فردی به منظور شکوفایی خرد انسانی و کسب مساوات قانونی برای همگان، بی‌توجه به دین و نژاد برای تضمین منزلت کلیه آحاد جامعه (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۱۷-۲۰۶).

جامع آدمیت اعضای خود را عمدتاً از بین رده‌های بالای غیردرباری حکومت مرکزی انتخاب می‌کرد؛ چراکه درخواست مساوات قانونی برای کارمندان منزجر از مزایای موروثی، گیرا بود. مفهوم مهندسی اجتماعی، نقش حیاتی برای آنان در روند توسعه ملی وعده می‌داد. امید آزادی، مشوق آنان به مصونیت فردی از تصمیمات مستبدانه بود و مخفی بودن مراسم - که از فراماسون‌های اروپایی اقتباس شده بود - آنان را از مقام‌های محافظه‌کار و عوام متعصب، مصون می‌داشت. جامع آدمیت در فعالیت‌های روزانه‌اش احتیاط می‌کرد اما کمیته انقلابی هم در تاکتیک و هم در استراتژی رادیکال بود. به گفته ملک‌زاده - که پدرش، ملک‌المتکلمین رئیس این گروه بود - کمیته از پنجاه و هفت روشنفکر رادیکال که از اعضای کتابخانه ملی بودند، تشکیل شده بود (ملک‌زاده، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۸-۵).

این عده در جلسه‌ای مخفی در اطراف تهران در اردیبهشت ۱۲۸۳ ش/ ۱۹۰۴ م طرحی برای «سرنگونی استبداد» و «برقراری حکومت عدل و قانون» تهیه کردند. این طرح خواستار بهره‌برداری

از حسادت شخصی و نیز رقابت سیاسی بین درباریان، وزرا و رهبران مذهبی و حمایت از محافظه‌کاران معتدل در برابر محافظه‌کاران افراطی بود. طرح، همچنین خواهان برقراری ارتباط با رهبران مذهبی (منورالفکر)، اجتناب از هر نوع فعالیت غیر اسلامی برای رفع سوءظن روحانیون، استفاده از موعظه، سخنرانی، روزنامه، انتشارات و ترجمه به منظور اشاعه مفاهیم دموکراسی مشروطه در میان توده‌های ایرانی بود؛ اگرچه کمیته، اصل مدارای مذهبی را یکی از اهداف اصلی خود می‌شمرد. ملک‌زاده سال‌ها بعد اظهار داشت که این رادیکال‌های غیرمذهبی ناگزیر از جلب کمک رهبران مذهبی بودند؛ زیرا طبقه پایین هنوز تحت نفوذ طبقه حاکمه، شاهزادگان، خوانین عشایری، سرکردگان محلی و اربابان زمین‌دار بود (ملک‌زاده، ۱۳۲۵: ۱۴۹-۱۴۸).

ترکیب کمیته انقلابی، هم بازتاب سنخیت عقیدتی و هم منعکس‌کننده تباین جامعه‌شناختی روشنفکران اولیه بود. این کمیته مرکب از پنجاه و هفت تن شامل پانزده کارمند، هشت معلم، چهار مترجم و نویسنده، یک طبیب، چهارده روحانی - که اطلاعی از علوم جدید داشتند - یک خان عشایری، سه تاجر و چهار صنعتگر بود. همه اینان از طریق دارالفنون یا تحصیل یک زبان اروپایی یا خواندن ترجمه‌های جدید یا متأثر از سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملکم خان با تمدن غربی آشنایی داشتند. بسیاری از این پنجاه و هفت نفر، چهل و چند یا پنجاه و چند ساله بودند. از میان چهل تنی که از این بین، زادگاهشان دانسته شده است، سی و پنج نفر متولد شهرهای فارسی‌زبان تهران، اصفهان، شیراز و کرمان بودند.

کمیته انقلابی علاوه بر ملک‌المتکلمین، شامل پنج چهره مهم در انقلاب آینده نیز بود: سید جمال‌الدین اصفهانی، واعظ چیره‌دستی که طرفداری پرشورش از عقاید غیرمذهبی سبب تبعیدش از شهر اصفهان شده بود؛ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که او نیز از تبعیدیان اصفهان بود و از ازلی‌های مخفی و رهبر مهمی در نهضت ایجاد تحصیلات جدید به شمار می‌رفت؛ علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، بزرگ‌خاندان ایلخانی که در مدت حبس پس از اعدام پدرش در ۱۲۶۱ ش / ۱۸۸۲ م. مجموعه سفرنامه‌های انگلیسی مربوط به قرن هفدهم میلادی را ترجمه کرد و پس از آزادی در ۱۲۷۵ ش / ۱۸۹۶ م. مدرسه جدیدی در اصفهان تأسیس کرده بود تا خان‌های دیگر به قول خودش بتوانند «محسنتات مشروطیت و معایب استبداد» را دریابند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۰۴-۲۰۳). دو برادر از خانواده اشرافی ولی فرهنگی اسکندری نیز در کمیته فعالیت داشتند. نیای آن‌ها، نویسنده اثر مشهور تاریخ نواز فرزندان فتحعلی شاه بود. برادر بزرگ‌تر، یحیی میرزا که یکی از نخستین شهیدان انقلاب شد، از مقامات عالی‌رتبه اداری و در جامع آدمیت نیز فعال بود. برادر

کوچک‌تر، سلیمان میرزا از تحسین‌کنندگان پر شور روسو، سن سیمون و آگوست کنت بود. او در دوران تحصیل در دارالفنون در سازمان دادن نخستین اعتصاب دانشجویی مدرسه شرکت داشت و به عنوان شاهزاده‌ای رادیکال که از شرکت در جشن سالانه اعضای خانواده سلطنتی امتناع کرده بود، در عهد ناصرالدین شاه مدتی زندانی شده بود.

دوران فعالیت وی سه نسل از رادیکالیسم در ایران را در برمی‌گیرد. او در حیات خود پس از انقلاب مشروطه، در حزب دموکرات سال‌های ۱۲۸۸ و ۱۲۹۸ ش/ ۱۹۰۹ و ۱۹۱۹ م. شرکت جست؛ حزب سوسیالیست سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۶-۱۹۲۱ م. را رهبری کرد و در سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م. ریاست حزب توده را عهده‌دار شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۲-۷۳).

در حالی که کمیته انقلابی، جامع آدمیت، حزب اجتماع‌یون عامیون و مرکز غیبی را روشنفکران متجدد تشکیل داده بودند، انجمن مخفی اعضای خود را عمدتاً از طبقه متوسط سنتی برگزید. ناظم‌الاسلام کرمانی، عضو مؤسس آن، تشکیل انجمن را در یادداشت‌های مشروحی با عنوان تاریخ بیداری ایرانیان بیان کرده است. انجمن طی نشست در بهمن ۱۲۸۴ ش/ ۱۹۰۵ م. مقرراتی برای طرز رفتار و فهرستی از خواسته‌ها تدوین کرد. این اصول که عهد با قرآن کریم محسوب می‌شد، گویای نهمان‌کاری، ضدیت با ستمگران، احترام به روحانیون، برگزاری نماز در پایان هر جلسه و پذیرفتن حضرت مهدی (عج) به عنوان آخرین و تنها حافظ راستین امت بود.

فهرست خواسته‌ها شامل قواعد ملی عدالت و یک عدالت‌خانه، بررسی‌های لازم برای ثبت املاک، ساختار مالیاتی عادلانه، اصلاحات نظامی، معیاری برای عزل و نصب حکام، تقویت تجارت داخلی، احداث مدارس، بازسازی گمرکات، محدودیت اختیارات دولت‌مردان، رسیدگی به حقوق و مزایای حکومتی و اجرای قوانین شرع مقدس می‌شد. برنامه با این ادعا پایان می‌یافت که اگر حکومت این پیشنهادها را بپذیرد، ایران در عرض یک نسل حتی دستاوردهای ژاپن را نیز پشت سر خواهد گذاشت. انجمن مخفی پس از تدوین برنامه با دو مجتهد از سه مجتهد مهم پایتخت، یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی تماس گرفت. بهبهانی که با حمایت از امتیاز مفتضح تنباکو شهرت ناپسند هواداری از انگلیس را کسب کرده بود، اکنون از سویی به سبب خصومت شخصی با وزرا و از طرفی به دلیل نفوذ روزافزون روسیه در اداره گمرکات، با دربار مخالف بود. طباطبایی از شهرت یک اصلاح طلب معتدل برخوردار بود؛ زیرا با سید جمال‌الدین اسدآبادی سابقه همکاری نزدیک داشت. او یکی از نخستین مدارس جدید را در تهران تأسیس کرده و پسرش محمدصادق طباطبایی را برای تحصیل زبان‌های اروپایی به استانبول فرستاده بود.

محمدصادق طباطبایی بعداً واسطه اصلی بین انجمن مخفی بازار و روحانیون عمده در تهران شد. بدین سان ایران در سال ۱۲۸۴ ش/ ۱۹۰۵ م. به سرعت به سوی انقلاب سیاسی در حرکت بود. طبقه متوسط سنتی، به صورت طبقه‌ای سرتاسری درآمده، اکنون از لحاظ اقتصادی، عقیدتی و سیاسی از سلسله حاکم جدا شده بود. روشنفکران متجدد با الهام از مشروطیت، ناسیونالیسم و دنیانگری، گذشته را رد می‌کردند. حال را با اعتراض می‌نگریستند و نگاهی تازه به آینده داشتند. علاوه بر این، هم طبقه متوسط سنتی و هم روشنفکران متجدد، به رغم تفاوت‌هایشان، حملات خود را متوجه یک هدف کرده بودند: حکومت مرکزی. هر دو، سازمان‌ها، انجمن‌ها و احزاب سیاسی و نیمه مخفی خود را تشکیل می‌دادند. هر دو آگاه بودند که سلسله قاجار نه تنها از لحاظ مالی ورشکست شده که همچنین از نظر اخلاقی بی‌اعتبار، به لحاظ اداری بی‌کفایت و مهم‌تر از همه از لحاظ نظامی نیز ناتوان است. کشور منتظر آخرین تکانه بود تا وارد انقلاب شود.

۲. دوره دوم (۱۹۰۶-۱۹۲۱ م./ ۱۲۸۵-۱۳۰۰ ش)

دوره دوم (دوره پانزده ساله مشروطیت) زمانی است که رژیم استبدادی مطلق تا حدی منسوخ و سازمان‌های اداری در خط دگرگونی و تغییر افتاد. در این دوره به غیر از انقلاب مشروطیت در ایران، در سطح بین‌المللی نیز حوادث و وقایع بسیار مهمی به وقوع پیوست که بر تاریخ تحولات فکری و سیاسی کشور ایران تأثیرات شگرفی برجای گذاشت.

جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۴ م.) که نهایتاً به شکست روسیه منجر شد و همچنین انقلاب سال ۱۹۰۵ م. در روسیه تزاری و تشکیل مجلس دوما در این کشور از جمله این اتفاقات بود که پیش در آمدی برای انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ م. محسوب می‌شد. یکی دیگر از این وقایع، قرارداد تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ روسیه و انگلستان در سال ۱۹۰۷ م. بود که بین این دو کشور و ظاهراً به منظور جلوگیری از نفوذ، توسعه و گسترش امپریالیسم رو به رشد آلمان در مناطق مشرق زمین منعقد شد.

از دیگر حوادث مهم این دوران بروز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) بود که هم این مورد و هم بقیه موارد تأثیر عمیقی در فکر مبارزان و روشنفکران ایرانی ایجاد کرد. از دیگر حوادث مهم این دوره مرگ مظفرالدین شاه قاجار و به سلطنت رسیدن ولیعهدش، محمدعلی شاه و مخالفت‌ها و درگیری‌های وی با مشروطیت و نیروهای انقلابی بود که نهایتاً به اخراج او از ایران و روی کار آمدن پسرش احمدشاه منجر شد. شاه جوان (احمدشاه) که در اندیشه حل مشکلات کشور نبود،

غالباً راه سفر فرنگ پیش می‌گرفت و اداره کشور عملاً در دست نایب‌السلطنه‌ها و گردنکشان و رؤسای ایلات و عشایر بود و در مرکز نیز اختلاف بین احزاب و دسته‌ها سیاسی مانند دموکرات‌ها و اعتدالیون به حد کمال رسیده بود. در این دوران آشفته، به برکت دموکراسی ناقصی که پدید آمده بود، انتقاد از حکومت و سازمان ادارات، دلسوزی به حال نسوان و سعی در استقرار مردم‌سالاری و مشروطیت واقعی در اذهان و افکار روشنفکران راه یافته بود. انقلاب مشروطه، اولین قیام عمومی در تاریخ ایران بود که برخلاف شورش‌های گذشته علیه سلاطین مستبد، تنها در صدد ساقط کردن یک دولت استبدادی خاص نبود بلکه برنامه مثبت روشنی هم (ملهم از تجربه اروپا) داشت که عبارت بود از برداشتن حکومت استبدادی و جایگزین کردن آن با حکومت قانون در قالب سلطنت مشروطه. این انقلاب سرانجام موفق شد قانون اساسی‌ای را مستقر کند که هم شالوده قانونی (در مقابل حاکمیت استبدادی دیرین) برای دولت و هم حکومتی پارلمانی با اصول اساسی دموکراتیک فراهم می‌آورد. از این رو آن انقلاب هم به سود زمین‌داران بود و هم به سود طبقات بازرگانان؛ زیرا مالکیت اموالشان را تأمین می‌کرد و هم (به جای امتیازات صرف) به آن‌ها قدرت سیاسی واقعی و مستقل می‌داد. این در بهترین حالت می‌توانست به شکل‌گیری دولت جدیدی بینجامد که پایگاه اجتماعی قدرتمندی را نمایندگی کند. اما وضعیت کاملاً بی‌سابقه جدید در فرهنگ جامعه ریشه‌ای نداشت و سنت دیرینه هرج و مرج ناشی از سقوط دولت به قوت خود باقی بود. از این رو سال‌های پس از انقلاب، بی‌ثباتی و تفرقه روزافزونی هم در مرکز و هم در ولایات وجود داشت که بر اثر آن شاید هر ناظر بی‌طرفی تجزیه و تلاشی کامل کشور را پیش‌بینی می‌کرد؛ چنانکه پس از سرنگونی دولت صفوی در قرن دوازدهم هجری قمری / هیجدهم میلادی پیش آمده بود.

دخالت فزاینده بیگانگان (انگلیسی‌ها و مخصوصاً روس‌ها) نیز در این میان نقش داشت و فعالیت‌های ارتش‌ها و ایادی روس، عثمانی، انگلیس و آلمان در خلال جنگ جهانی اول به روند فروپاشی دامن می‌زد. عوامل درونی فروپاشی هم در کار بودند و ریشه در سنت کهن هرج و مرج پس از عصیان داشتند. سقوط هر حکومت استبدادی همیشه هرج و مرج در پی داشت تا دولت قوی (و استبدادی) دیگری بر سر کار آمده و صلح و امنیت برقرار کند. بنابراین اگرچه مداخله قدرت‌های خارجی نقش بسیار مهمی داشت، هرج و مرج، الگوی با سابقه‌ای در تاریخ ایران داشت و نیروهای داخلی برای کشاکش ویرانگرشان برای ایجاد آشوب در کشور نیازی به کمک دیگران نداشتند. عوامل آشوب نیز فقط چادرنشینان و ایلات و ولایات نبودند، بلکه در خود

پایتخت هم در مجلس، میان جناح‌ها و احزاب و بین شخصیت‌های سیاسی رقیب، حضور داشتند. حکومت قانون، سلطنت مشروطه و حتی مردم‌سالاری (که به آن حکومت ملی می‌گفتند) به صورت ظاهری به دست آمده بود؛ اما واکنش عموم مردم با رفتار همواره استبدادی جامعه ایرانی پس از سرنگونی حکومت‌های استبدادی، تفاوتی نداشت. واژه‌های قانون و آزادی کمابیش به یک معنی به کار می‌رفتند؛ زیرا قانون برای ایرانیان مساوی بود با آزادی از بند حکومت استبدادی. بنابراین در عمل، هم قانون و هم آزادی، با راهایی از هر قیدی و حتی از قید خود قانون یکسان تلقی می‌شد. پس تجربه همان تجربه آشنای قدیم بود در لباس جدید. به این ترتیب بود که درست مثل زمان‌های قدیم (بعد از اینکه حاکم قدرتمندی سقوط می‌کرد)، شروع به حسرت خوردن برای حکومت مقتدر ناصرالدین شاه کردند و خود او را هم «شاه شهید» نامیدند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۰ - ۲۹). هم‌زمان با این اوضاع و احوال آشفته، رقابت بین کشورهای خارجی و استعمارگر بر سر ایران و برای اجرای برنامه‌های استعماریشان شدت بیشتری گرفته بود. انگلیسی‌ها، به خصوص در اوایل انقلاب مشروطیت، هدف‌های استعمارگرانه خود را در زیر نقاب نیرنگ و دورویی یعنی سیاست به راه انداختن تبلیغات ضد روسی، پنهان و خود را طرفدار انقلاب مشروطیت ایران معرفی می‌کردند در حالی که به نحو وسیعی در امور داخلی ایران مداخله داشتند و ناقض بی‌طرفی ایران بودند. چنانکه در سال‌های اول انقلاب مشروطه، دست به مداخله مسلحانه در ایران زدند که پیاده کردن نیروهای نظامی در جزیره هنگام و سواحل خلیج فارس در سال ۱۹۰۶م، و همچنین دخالت علنی در سیستان و بلوچستان و سایر نواحی ایران از نمونه‌های آن بود. انگلیسی‌ها همچنین به اتکای عمال خود در میان قبایل و عشایر و محافل ارتجاعی از قبیل شیخ خزعل در خوزستان و قوام‌الملک شیرازی در فارس و برخی از خوانین بختیاری در اصفهان، می‌کوشیدند ایران را به تبعیت خود در آورند و نظام و مناسبات استبدادی را در ایران حفظ کنند. روسیه تزاری نیز حامی مرتجعین و دشمن نیروهای انقلابی ایران بود و از دربار پشتیبانی می‌کرد ولی شکست در جنگ با ژاپن و همچنین وقوع انقلاب سال ۱۹۰۵م باعث تضعیف این کشور شده بود و حداقل مانع از دخالت نظامی آن علیه نیروهای انقلابی ایران در سال‌های اولیه انقلاب مشروطیت شده بود. در کنار این دو کشور، نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم تازه قدرت‌گرفته آلمان نیز در سال‌های انقلاب مشروطه ایران توسعه یافت.

آلمان‌ها به تبلیغات وسیعی بر ضد انگلیس و روسیه دست می‌زدند و چنین وانمود می‌کردند که گویا آلمان طرفدار نهضت نجات‌بخش ملی ایران بوده و خواهان استقلال ملی این کشور

است. ولی آن‌ها نیز هم‌زمان با این تبلیغات، ترک‌های عثمانی را علیه ایران تحریک می‌کردند تا جایی که لشکریان ترک از اواخر سال ۱۹۰۵م. نواحی شمال غربی ایران در حوالی دریاچه ارومیه را اشغال نظامی کردند. رسوخ و نفوذ آلمان در ایران و خاور نزدیک، انقلاب مشروطیت ایران و جنبش رهایی‌بخش هندوستان باعث شد که انگلیسی‌ها و روس‌ها تضاد میان خود را فراموش کنند و موافقت‌نامه ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷م. را در مورد تقسیم مناطق نفوذ خود در ایران، افغانستان و تبت منعقد کنند. این موافقت‌نامه ائتلاف انگلو-روس را به وجود آورد. هر چند پس از امضای این موافقت‌نامه، رقابت انگلیس و روسیه در ایران به شکل پنهانی شدت یافت. موافقت‌نامه انگلو-روس در حقیقت ناقض استقلال و حق حاکمیت ایران و لبه تیز آن متوجه انقلاب مشروطیت ایران بود. انعقاد این موافقت‌نامه مردم و روشنفکران و انقلابیون ایرانی را در سراسر ایران به شدت به هیجان آورد و موجب خشم و اعتراض آنان شد. دولت ایران اعلام کرد که این موافقت‌نامه را به رسمیت نمی‌شناسد و مجلس شورای ملی نیز تصمیماتی علیه تقسیم ایران به مناطق نفوذ انگلیس و روسیه اتخاذ و مخالفت خود را اعلام کرد. با اینکه قرارداد ۱۹۰۷م. سیاست نفوذی آلمان در ایران را مشکل کرد و دولت آلمان از روی ناچاری بر آن صحنه گذاشت ولی همچنان در تعقیب سیاست نفوذی خود در شرق و خصوصاً ایران تلاش می‌کرد.

در سال ۱۹۱۴م. - که جنگ جهانی اول شروع شد- ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد ولی در همان حال تعداد زیادی از نیروهای روسی در شمال و شمال غربی ایران حضور داشتند و در اوایل ماه اکتبر سال ۱۹۱۴م. نیز نیروهای ترکیه به بهانه بیرون راندن روس‌ها از شمال ایران به خاک کشور تجاوز کردند. نیروهای متجاوز ترکیه تحت فرماندهی افسران آلمانی قرار داشتند. انگلیسی‌ها هم به نوبه خود به خاک ایران تجاوز کردند و به این ترتیب هر سه کشور روسیه، انگلستان و ترکیه ضمن تجاوز به خاک ایران بی‌طرفی آن را نیز نقض کردند. دولت و مجلس شورای ملی که اعضای حزب دموکرات هواخواه آلمان در آن اکثریت را داشتند به تجاوزات روسیه، ترکیه و انگلستان به خاک کشور شدیداً اعتراض کردند. دولت آلمان در خاورمیانه دارای نیروی نظامی نبود و تنها تعدادی از افسران آلمانی در رأس نیروهای نظامی ترکیه برای مقابله با روس‌ها و انگلیسی‌ها وارد ایران شده بودند. آلمان‌ها ضمن اینکه طرح عملیات خرابکاری و تشویق و تحریک مردم ایران به شورش علیه انگلیسی‌ها و روس‌ها را در دست اجرا داشتند، تلاش می‌کردند تا از مجرای دموکرات‌های ایران - که در کابینه و مجلس شورای ملی نفوذ فوق‌العاده‌ای داشتند- دولت ایران را در کنار آلمان و علیه روسیه و انگلستان وارد جنگ کنند.

مجلس دوره سوم از کشورهای آلمان و ترکیه و از دولت مستوفی‌الممالک پشتیبانی کرد؛ دولتی که در ماه نوامبر سال ۱۹۱۵م از مذاکره با انگلستان و روسیه درباره ورود ایران به جنگ به نفع نیروهای سه‌جانبه انگلیس، روسیه و فرانسه علیه آلمان و متحدین آن سرباز زده بود. در نتیجه این امر و به منظور جوابگویی به این موضع‌گیری، لشکریان روسیه وارد تهران شدند و آن را به تصرف درآوردند. در اواخر سال ۱۹۱۵م احمدشاه بالاخره زیر فشار انگلستان و روسیه، دولت مستوفی‌الممالک را معزول و مجلس دوره سوم (مجلس آلمانوفیل) را منحل کرد. کمی بعد یعنی در ماه اوت ۱۹۱۶م و ثوق‌الدوله، سیاستمدار معروف به طرفداری از انگلیسی‌ها، به نخست‌وزیری ایران رسید و با کمک انگلیسی‌ها به سرکوب خشن اعتراضات و جنبش‌های مردمی پرداخت. قرارداد معروف ۱۹۱۹م که بین وی و انگلیسی‌ها به امضاء رسیده بود، به نوعی واگذاری سند استقلال و آزادی کشور ایران به انگلستان بود و در صورت تصویب آن توسط مجلس شورای ملی و احمدشاه قاجار، کشور ایران را به طور کامل تحت اسارت انگلستان قرار می‌داد.

۳. دوره سوم (۱۹۴۱-۱۹۲۱م. / ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ ش)

دوره سوم مصادف است با بیست سال حکومت رضاشاه پهلوی که با کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۱م استقرار یافت. رضاشاه در هنگامه‌ای بر سر کار آمد که انقلاب مشروطیت از اهداف آن فرسنگ‌ها فاصله گرفته بود؛ اهدافی که بر پایه دفع استبداد و برقراری حکومت قانون بنا نهاده شده بود و آزادی‌خواهانی که حضور فعال در انقلاب مشروطه داشتند، همگی در کاستن از استبداد و حاکم ساختن قانون بر کشور خود متفق‌القول بودند. گرچه ناسیونالیسم در لایه‌های اجتماعی نهضت مشروطیت احساس می‌شد، اما به هیچ وجه ایدئولوژی مسلط و غالب آن نبود. مهم‌ترین ایدئولوژی، حرکت مشروطه‌خواهی (دموکراسی سیاسی) بود که بر تمام عقاید و آرای سیاسی نهضت، حاکمیت داشت (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۴۴).

با استقرار حکومت مشروطه، عوامل و حوادثی چون اشغال شمال ایران توسط روس‌ها و سپس تهدید و التیماتوم آن‌ها، توطئه‌ها و کارشکنی‌های مخالفین مشروطه، اختلافات داخلی بین مشروطه‌خواهان (اعتدالیون با دموکرات‌ها)، قدرت‌طلبی حاکمان محلی و رؤسای عشایر و به لحاظ سیاست خارجی تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و تضعیف دولت مرکزی همگی دست به دست هم داده و کشور را در معرض تجزیه و فروپاشی کامل قرار داده بود. ارمغان تجددطلبی و قانون‌خواهی نهضت مشروطه به جای اینکه ترقی و پیشرفت باشد در عمل زوال و

انحطاط می‌نمود (غنی‌نژاد اهری، ۱۳۷۷: ۳۴).

همین خطر وقوع جنگ داخلی و تجزیه کشور بود که بیش از هر عامل دیگری سرانجام منجر به کودتای ۱۲۹۹ ش/ ۱۹۲۱ م. شد؛ هر چند که سازمان‌دهندگان آن (ظاهراً بدون اطلاع دولت انگلیس) افسران و دیپلمات‌های انگلیسی در تهران بودند. کودتا مورد استقبال روشنفکران ملی‌گرای متجدد قرار گرفت و فرماندهی قشون و سپس رئیس‌الوزرای رضاخان به دلایل صلح و ثباتی که به همراه آورد با حمایت بخش بزرگی از مردم روبرو شد. با دیدن ضعف شدید حکومت مرکزی و اشغال ایران توسط بیگانگان و دخالت شدید آن‌ها در امور داخلی کشور و ناامنی مناطق و وضعیت پرآشوب آن، بسیاری از ایرانیان اندیشمند، درباره علت این اوضاع به تفکر پرداخته و راه نجات آن را در یک حکومت قوی و متمرکز دیدند که به این آشوب و هرج و مرج پایان داده و بتواند در مقابل تجاوزات بیگانگان مقاومت کند. در حقیقت افکاری که در اندیشه این اندیشمندان ساخته و پرداخته می‌شد خود بازتابی از وضعیت عمومی کشور بود (پوریانژاد، ۱۳۷۰: ۲۸۹).

در چنین شرایطی بود که اندیشه‌های روشنفکران و ترقی‌خواهان ایرانی بیش از پیش به این نگرش متوجه شد که علت وضع فلاکت‌بار ایران، ضعف حکومت مرکزی و چاره آن یک حکومت متمرکز و مقتدر است. چیزی که پشتوانه این حکومت قوی و متمرکز بود، ایدئولوژی ملی‌گرایی بود که قابلیت فراوانی در بهره‌برداری توسط دیکتاتورها دارد. پایه‌ها و زمینه‌های این ملی‌گرایی و حکومت متمرکز توسط تعدادی از روشنفکران این زمان ریخته و آماده شد. جنگ جهانی اول هم در دامن زدن به آن تأثیر زیادی داشت. در پی اشغال ایران توسط دول درگیر در جنگ جهانی اول، بسیاری از ایرانیان آزاده و آزادی‌خواه با دیدن اشغال کشور خویش توسط بیگانگان به اردوی آلمان و عثمانی پیوستند. بسیاری از این افراد ملی‌گرا و تعداد زیادی از آنان عضو حزب دموکرات بودند و علاوه بر روشنفکران و سیاستمداران چند نظامی هم همراه و همفکر این ملیون بودند. «این نظامیان به دلیل آموزش نظامی و داشتن مشاغل حساس در ژاندارمری و بریگاد قزاق، نوع جدیدی از وطن‌پرستی را از خود نشان می‌دادند. بسیاری از ژاندارمان به عضویت حزب دموکرات درآمده و به اردوگاه آلمان و عثمانی پیوستند» (آوری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۵۵).

فکر ایجاد دولت مقتدر مرکزی با تکیه بر هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی در اندیشه و آثار اکثریت متفکران و روشنفکران ایرانی و منابع و آثار مکتوب این زمان به وضوح دیده می‌شود. نگاهی به مجله‌های منتشر شده در خارج از کشور مثل کاوه و ایرانشهر نشان می‌دهد که آنان

علاوه بر ملی‌گرایی قوم‌گرایانه همواره خواهان یک حکومت مقتدر مرکزی بودند. همچنین مجله فرنگستان نیز همچون دو مجله دیگر، اصلی‌ترین مبلغان آرمان‌های اصلاح‌طلبان بودند و همگی پشتوانه فرهنگی گرایش به قدرت مرکزی نیرومند و ملی‌گرایی باستان‌گرایانه را پدید آوردند. هر سه نشریه تقریباً متفق‌القولند که برای به دست آوردن قدرت مرکزی نیرومند باید «فرقه‌های محلی، گویش‌های محلی، لباس محلی و آداب محلی و حساسیت‌های محلی را از بین برد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

به زودی انتشار روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتاب‌هایی که همگی از شکوه و جلال ایران باستان حکایت می‌کردند و در اکثریت آن‌ها شاهنشاه به عنوان محور تمام تحرکات اصلاحات و سمبل اقتدار و عظمت مطرح بود، در سطحی همه‌گیر رواج پیدا کرد. دستاوردهای نظامی و فرهنگی هخامنشیان و ساسانیان به صورتی عامه‌پسند در بین اقشار مختلف تبلیغ می‌شد. این‌ها باعث شد که شور و شوق ملی‌گرایانه‌ای در بین بیشتر اقشار جامعه پدید آید. مخصوصاً در حین جنگ اول جهانی و بعد از آن گرایش‌های تند و تیز ملی‌گرایی به شدت شعله‌ور شد. هنگامی که روزنامه‌نگاران و شاعران و ادیبان صحنه را بدین‌گونه آراستند، نظامیان وارد میدان شدند و با از کار افتادن توپ‌های جنگ جهانی اول، توپ‌های ناسیونالیسم ایرانی با رویکردی پارسی‌گرایانه به کار افتاد و وارد عرصه عمل و با استقبال بسیاری از ادیبان و روزنامه‌نگاران و شاعران مواجه شد. «شاعرانی چون عشقی، عارف، فرخی یزدی و روشنفکران و نظامیانی چون سلیمان میرزا اسکندری، داور، عبدالحسین تیمورتاش، سرهنگ حبیب‌الله شیبانی، سرتیپ احمدی و یزدان‌پناه و امیر طهماسبی به دور شخص رضاخان گرد آمدند.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۲۶).

اگر عامل خارجی روی کار آمدن رضاخان و کودتای سوم اسفند را سیاست‌های انگلستان قلمداد کنیم، مهم‌ترین علت داخلی آن را نگرش اقتدارگرایانه و تمرکزخواهانه با پشتوانه ملی‌گرایی رمانتیک می‌توان دانست. خطاست اگر فکر کنیم کودتا تنها با آمیزه‌ای از بی‌اعتنایی و دشمنی روبرو شد؛ برعکس بسیاری از فعالان سیاسی جوان از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسان روزنامه‌ها که گرایش به ملی‌گرایی ایرانی داشتند، با شور و شغف فراوان و حتی سرمستانه از آن استقبال کردند. مثلاً عشقی و عارف با نوشتن شعر و مقاله به حمایت از کودتا و رهبران برخاستند (همان، ۱۲۳). یکی از آرزوهای این ملی‌گرایی، اقتباس سریع پیشرفت‌های غرب در زمینه فرهنگی و صنعتی و همچنین شکستن نیروی سنت و مذهب و تحقق تمایلات سکولاریستی بود. ناسیونالیسم به عنوان میراث تمدن غرب، مدت‌ها قبل به ایران آمده بود و خود رضاخان هم از این روحیه متأثر شده

و همانند دیگر اقشار جامعه ایرانی دارای تمایلات ملی‌گرایانه شدید بود (Banani, 1961: 45). به بیان دیگر می‌توان گفت که بسیاری از ملی‌گراها رضاخان را همان کسی می‌دیدند که به آرمان‌های وطن‌پرستانه آنان جامه عمل می‌پوشاند و با حکومت متمرکز و قوی به خواست دیرینه ایرانیان در جهت رسیدن به پیشرفت‌های صنعتی و فرهنگی، سریع پاسخ مثبت می‌دهد. آرمان‌های نسل جدید روشنفکران و ملی‌گرایان ایران اساس کار سیاسی رضاخان در دوران حکومتش شد. اینکه رضاخان از بطن اندیشه آنان و از مرامنامه این انجمن‌های روشنفکری با خبر بوده است یا نه، مهم نیست. مهم این است که این اندیشه‌ها در فضای روشنفکری و در بین تجدیدطلبان و تحصیل‌کردگان رایج شده بود (غنی‌نژاد اهری، ۱۳۷۷: ۳۴).

با به قدرت رسیدن رضاخان در برخی اقشار و مخصوصاً جوانان تحصیل‌کرده اشتیاق و علاقه زیادی نسبت به اقدامات و اصلاحات رضاخان به وجود آمد و بسیاری از مردم امیدوار به حل مشکلات و برداشته شدن موانع پیشرفت بودند. این روشنفکران و نویسندگان موقعی متوجه تناقض افکار خود شدند که دیگر رضاخان تبدیل به رضاشاه شده بود. آن‌ها بعد از استقرار دیکتاتوری رضاشاه بود که فهمیدند اندیشه وطن‌پرستی پارسی‌گرایانه آن‌ها با آزادی‌های مدنی و مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت ملت توسط خودش در تناقض و تضاد است. با آشکار شدن این تناقض بود که بسیاری از این ملی‌گراها به مخالفت با رضاشاه پرداختند به عنوان اینکه وی یک ملی‌گرای واقعی نیست. نمونه چنین کسانی عشقی و فرخی یزدی بودند. رضاشاه نیز همانند دیگر اقشار جامعه متأثر از موج ملی‌گرایی بود و این داوری در مورد وی پذیرفته می‌شود که «او ایران را دوست داشت و عظمت خود را در شکوه و عظمت ایران می‌دید». وی تا آخر حکومت خود نیز یک ملی‌گرای افراطی باقی ماند. هر چند با به دست گرفتن قدرت استبدادی، دست‌خوش وسوسه یکی دانستن علایق شخصی خود با علایق کشورش شد. به هر حال در این دوره آثار فتوایس و حکومت‌خوانین و متنفذین محلی از بین رفت و امنیت و مرکزیتی بی‌سابقه در ایران پدید آمد. جاده‌های کشور تا حدی اصلاح شد. راه‌آهن سراسری بسیاری از نقاط کشور را به هم مرتبط کرد. تعداد دبستان‌ها و دبیرستان‌ها زیاد شد. برای نخستین بار در کشور دانشگاه تأسیس شد و با اعزام سالی صد محصل برگزیده به اروپا، مقدمات نفوذ فرهنگ و تمدن غرب در ایران فراهم آمد. رضاخان به علت خلق و خوی استبدادی و خودپرستی و عشق فراوان به مال‌اندوزی و زمین‌خواری از دموکراسی واقعی و رشد افکار عمومی، و آزادی احزاب و اجتماعات بیم داشت و همین سیاست غلط او را به سوی استبداد و فاشیسم سوق داد و موجب سقوط او گردید.

نتیجه‌گیری

انقلاب مشروطه، اولین قیام عمومی در تاریخ ایران بود که برخلاف شورش‌های گذشته علیه سلاطین مستبد، تنها در صدد ساقط کردن یک دولت استبدادی خاص نبود بلکه برنامه مثبت روشنی هم (ملهم از تجربه اروپا) داشت که از میان برداشتن حکومت استبدادی و جایگزین کردن حکومت قانون در قالب سلطنت مشروطه بود. این انقلاب سرانجام موفق شد قانون اساسی‌ای را مستقر کند که شالوده قانونی داشت.

انقلاب مشروطه هم به سود زمین‌داران بود و هم به سود طبقات بازرگانان؛ زیرا هم مالکیت اموالشان را تأمین می‌کرد و هم به جای امتیازات صرف به آن‌ها قدرت سیاسی واقعی و مستقل می‌داد. روند این انقلاب می‌توانست به شکل‌گیری دولت جدیدی بینجامد که پایگاه اجتماعی قدرتمندی را نمایندگی می‌کرد. این شکل از حکومت در فرهنگ جامعه ریشه‌ای نداشت و سنت دیرینه هرج و مرج ناشی از سقوط دولت به قوت خود باقی بود. به طور خلاصه می‌توان گفت که تأسیس دولت پهلوی در ادامه جریان تاریخی مکرر ظهور دولتی قدرتمند در پی هرج و مرج ناشی از عصیان بود. اگر حکومت رضاشاه همچون سال‌های نخستینش مقتدر ولی مشروطه باقی مانده بود، توسعه اجتماعی-اقتصادی ایران ریشه می‌دوانید و تاریخ قرن بیستم ایران مسیر دیگری را طی می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م. متفقین به ایران هجوم آوردند و به عمر حکومت رضاشاه پایان دادند. ولی چنانچه او پایگاه اجتماعی نیرومند و وفاداری می‌داشت، کناره‌گیری‌اش ضرورت پیدا نمی‌کرد.

منابع فارسی

- ایوانوف، میخائیل. سرگی یویچ. (۱۳۵۶). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. تهران: طوفان.
- آبراهامیان، یرواند (ارواند). (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*. ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس‌آوری. تهران: نشر مرکز.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۴۰). *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*. تهران: انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۵۵). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات پیام.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*. تهران: انتشارات پیام.

- آوری، پیترو. (۱۳۶۹). *تاریخ معاصر ایران*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. ج ۲. چ ۲. تهران: مؤسسه انتشارات عطایی.
- پوریانژاد، فرهاد. (۱۳۷۰). «تاریخ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران از پایان جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده تاریخ. دانشگاه اصفهان.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۳۴۹). «زندگی من»، راهنمای کتاب. س ۱۳. ش ۳-۴. تیر-مرداد. صص ۲۴۳-۲۶۱.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۷). *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۷). *ما چگونه ما شدیم (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)*. چ ۵. تهران: انتشارات روزنه.
- غنی‌نژاد اهری، موسی. (۱۳۷۷). *تجدد و توسعه‌طلبی در ایران معاصر*. تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۴). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۷۹). *_____*. دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی. (۱۳۶۱). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۲. تهران: نشر آگاه.
- کسروی تبریزی، سید احمد. (۱۳۵۴). *تاریخ مشروطه ایران*. ج ۱. چ ۱۱. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۴۴). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. چ ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مجتهدی، مهدی. (۱۳۲۲). *تاریخ زندگانی تقی‌زاده*. تهران: کتابخانه طهران.
- ملک‌زاده، مهدی. (۱۳۸۳). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. ج ۱. تهران: نشر سخن.
- _____ (۱۳۲۵). *_____*. *زندگی ملک المتکلمین*. تهران: نشر علمی.

منبع انگلیسی

- Anin Banani. (1961). *the modernization of Iran (1921-1942)*. Stanford: Stanford university press.